



راديو

از خاطره تا واقعيت

● حميد عاملی^(۱)
گوينده راديو

گوش جان، سرگرم شنيدن باشيد، صحنه ها و تصاويري كه در حين شنيدن از جلوي چشمتان مي گذرند، هرگز حواس شما را پرت نمي كنند و حتي ممكن است با اينكه چشمتان باز است آن صحنه ها را نبينيد.

در رسانه هاي تصويري وقتي بيننده مورد خطاب قرار مي گيرد، تخيل مخاطب هيچ فعاليتي ندارد؛ شعور حسي او به كار نمي افتد و مفاهيمي كه با تصوير به او القا مي شوند و به ذهن او تحميل مي گردند، يا باعث جذب او مي شوند و يا اينكه تماشا كردن را رها مي كند و از ديدن دست مي كشد. اما فرد براي شنيدن از تخيل خود استفاده مي كند. وقتي شما در

به نظر و عقیده راسخ من، بين رسانه هاي متعدد از كتاب و مجله و روزنامه گرفته تا عكس و نقاشي و فيلم و تلويزيون كه از طريق ديدن و خواندن و تماشا كردن با مخاطب خود ارتباط برقرار مي كنند، راديو از همه قوي تر است. اين امر به سبب تأثير صدا در شنونده است كه توجه او از طريق شنيدن، بيشتر جلب مي شود تا از راه ديدن.

براي مثال اگر شما سرگرم تماشاى صحنه اى باشيد و ناگهان صدايي به گوشتان برسد، بلافاصله توجه شما معطوف آن صدا شده، دقت و تمرکز از حس بينايي شما سلب مي شود. ولي اگر با تمام حواس و به قول معروف با

تئاتر یا سینما و بالاخره بر صفحه تلویزیون صحنه‌ای را تماشا می‌کنید و اجرایی را می‌بینید، لزومی ندارد که قوه تخیل خود را به کار بگیرید. آنچه را که می‌بینید، می‌پذیرید و قبول

آن قدیم‌ها که رادیو هنوز رادیو بود و در میان رسانه‌ها حرف آخر را می‌زد، مسئولان تلویزیون وقتی می‌خواستند ساعت پخش برنامه‌های خود را بنویسند، سعی می‌کردند وقتی رادیو برنامه پخش‌کننده دارد، برنامه‌های خوب و دیدنی خود را روی آنتن نفرستند.

می‌کنید، اما وقتی می‌شنوید، از قدرت تخیل و زمینه تصور ذهنی استفاده می‌کنید.

شاید بر من نگارنده خرده بگیرید که کتاب و نوشتار هم باعث می‌شوند که قدرت تخیل به کار گرفته شود. بنده هم پاسخ می‌دهم که بله! البته اگر حواس جمع باشد خیلی بیشتر از دیدن، اما کمتر از شنیدن؛ زیرا من فقط خاطراتم را می‌نویسم و دریافت‌ها و نتیجه‌گیری‌های شخصی خودم را به شما خواننده‌های عزیز انتقال می‌دهم، لذا وارد بحث علمی و موضوع فنی این مطلب نمی‌شوم. اما می‌گویم تأثیری که رادیو در من گذاشت چندین برابر اثری بود که از تماشا و دیدن صحنه‌ها بر من کارگر افتاد.

برای مثال من وقتی تحت تعلیم موسیو آلبرت و تحت تأثیر بازی هنرمندانه بازیگران پر قدرت تئاتر سعدی قرار می‌گرفتم، فقط هنگام اجرا، کار آنها را تقلید می‌کردم و حق نداشتم تخیل خودم را هم با دیده‌های خویش بیامیزم. اما وقتی برنامه‌های ادبی آقای هوشنگ مستوفی را می‌شنیدم، از قدرت تخیل خودم هم استفاده می‌کردم و در ذهن خود تصویرسازی و صحنه‌آرایی می‌نمودم. نمی‌خواهم جسارت کرده و بگویم که مثلاً قدرت تخیل و توان تصویرسازی ذهنی من سیزده ساله کلاس اول دبیرستان، قوی‌تر و بهتر از میزانشن‌های کارگردان

ورزیده تئاتر سعدی و یا اعمال هنرمندانه محمدعلی جعفری بود؛ نه! من هرگز چنین ادعایی را در مورد خود و در مقام قیاس کاری با آن هنرمندان ندارم، بلکه می‌خواهم بگویم به طور کلی تأثیر رادیو بر شنونده بسیار بیشتر از تأثیری است که تئاتر و سینما و تلویزیون روی بیننده دارد.

مثال دیگری می‌زنم، وقتی که شما از رادیو صدایی می‌شنوید، احتیاج به دیدن تصویر را در خود احساس نمی‌کنید؛ چون بلافاصله قدرت تخیلتان به شما کمک کرده و بر اساس شنیده‌ها، تصور و تخیل می‌کنید و احساس رضایت هم دارید. ولی وقتی که تصویری را بر پرده سینما و صفحه تلویزیون می‌بینید، اگر آن تصویر، صدا نداشته باشد، خسته و عصبانی می‌شوید و از سالن سینما بیرون می‌آید و یا تلویزیون را خاموش می‌کنید. من با نوشتن این سطور ضمن بیان این حقیقت درباره مزیت و رجحان رادیو بردیگر رسانه‌ها، باید بگویم که دین من در کار گویندگی و بازیگری رادیو به استاد هوشنگ مستوفی و همین‌طور به مرحوم صبحی قصه‌گو، خیلی بیشتر از هنرمند فقید و شایسته محمدعلی جعفری است؛ چون استاد هوشنگ مستوفی قدرت تخیل مرا به کار انداخت و تقویت کرد.

در ادامه این صحبت و بیان کامل‌ترین مبحث اضافه می‌کنم که متأسفانه، رادیوی امروز در حال از دست دادن این رجحان و مزیت و برتری، نسبت به رسانه‌های دیگر است.

با اینکه رادیو در ۹ شبکه و ۲۴ ساعت برنامه پخش می‌کند، دیگر آن چنان شنونده‌ای ندارد و با اینکه همه از برنامه‌های تلویزیونی می‌نالند و فریادشان به آسمان بلند است، وقتی تلویزیون برنامه دارد و حتی اگر برنامه‌اش نمایش فیلم ده بار تکرار شده باشد، کسی به رادیو گوش نمی‌دهد.

می‌دانید چرا؟ چند مورد را در پاسخ سؤال ذکر می‌کنم: در آن دوران که تلویزیون شروع به کار کرده بود، همزمان

کشد که پس چرا امروز با این همه امکانات و تجهیزات، با این همه رادیوهای ایران (رادیو تهران، جوان، ورزش، معارف، فرهنگ، قرآن و بالاخره رادیو پیام)، با این همه هنرمند



در اتاق نشیمن خانه پدری ام هم تلویزیون روشن بود و هم رادیو. یادم هست در آن زمانی که دوران اوج و اعتلای برنامه‌های **داستان‌های شب** رادیو بود، یک مجموعه جالب تلویزیونی هم نمایش داده می‌شد که بیننده‌های بسیار زیادی داشت. زن پدرم و برادرش - که در آن زمان دانشجو بود و در خانه ما زندگی می‌کرد - هر دو در حال تماشای آن مجموعه جالب از تلویزیون بودند که بعد از پخش اخبار ساعت ۲۲، آرم خاطره‌انگیز و به یاد ماندنی **داستان‌های شب** از رادیو پخش شد. باور کنید که آن دو تلویزیون را خاموش کردند و به من و پدرم پیوستند و به شنیدن داستان شب رادیو پرداختند. اما حیف و صد حیف که امروز رادیو با اینکه در ۹ شبکه و ۲۴ ساعت برنامه پخش می‌کند، دیگر آن چنان شنونده‌ای ندارد و با اینکه همه از برنامه‌های تلویزیونی می‌نالند و فریادشان به آسمان بلند است، وقتی تلویزیون برنامه دارد و حتی اگر برنامه‌اش نمایش فیلم ده بار تکرار شده باشد، کسی به رادیو گوش نمی‌دهد.

دانشکده دیده و لیسانس گرفته مدعی و با این همه تهیه‌کننده و سردبیر و صدابردار و هر شبکه با چندین و چند گروه و هر گروه با مدیر و معاون مدیر و ویراستار و نویسنده و منشی و اتاق‌های تو در تو و رایانه‌های رنگارنگ و این همه تشریفات، آیا نتوانسته و نمی‌تواند یک برنامه مثل برنامه **جانی دالر** بسازند؟ برنامه پنج و سه دقیقه‌ای بیافرینند و برنامه شادی و امید را روی آنتن بفرستند؟

یادم هست آن قدیم‌ها که رادیو هنوز رادیو بود و در میان رسانه‌ها حرف آخر را می‌زد، مسئولان تلویزیون وقتی می‌خواستند ساعت پخش برنامه‌های خود را بنویسند، سعی می‌کردند وقتی رادیو برنامه پرشنونده دارد، برنامه‌های خوب و دیدنی خود را روی آنتن نفرستند. الان که مشغول نوشتن این سطور هستم درحالی که چشمانم پر از اشک

در واحد نمایش رادیو با چنین عظمتی، چرا دیگر نمایشی مثل **زیر آسمان کبود** ساخته نمی‌شود؟ آقای مهدی شرفی عزیز و شریف - که اکنون هم در اداره کل واحد نمایش رادیو به عنوان سرپرست مشغول است - همان تهیه‌کننده **داستان‌های شب** چهل سال پیش رادیوست؛ پس چرا یکی از آن داستان شب‌ها را تولید نمی‌کند؟ نمایش ساعت یک و نیم روز جمعه کجارت؟

**یادم هست وقتی صبح‌های جمعه
برنامه بسیار شنیدنی شما و رادیو
پخش می‌شد، تلویزیون
بیننده نداشت و بازارش کساد بود
و نوارهای پر شده از
برنامه رادیویی بی نظیر
شما و رادیو دست به دست
می‌گشت و هر برنامه ده‌ها بار
شنیده می‌شد.**

پس چه شد که رادیو این‌طور و این قدر سقوط کرد؟ در این بیست و چهار سال که از انقلاب اسلامی می‌گذرد، هنر و صنعت سینمای ایران جهانی شد، شعر و ادبیات و موسیقی ما به قله‌های رفیع افتخار و اشتهار صعود کرد، تئاتر ملی ما شکل گرفت و جهانی شد و این همه بودجه و پول و امکانات برای ساختن مجموعه‌های تلویزیونی صرف شد، چرا کسی به رادیو گوش نمی‌دهد؟ راستی، چرا رادیو - این برترین رسانه

است، فریادم را در این موقع از شب - که ساعت از یک نیمه شب گذشته - به قلم می‌دهم تا او بر سطور کاغذ بیاورد و نعره

جهان - در ایران به حال احتضار افتاده و سر و کارش به اتاق سی سی یو بیمارستان اجتماع افتاده است؟ هنوز هم که هنوز است، رادیو در همه جای دنیا در میان رسانه های همگانی مدعی است. اما در دوران اعتلای دیگر هنرها در ایران وقتی سینمای کلیشه ای و بی هویت فارسی به جایی می رسد و به جشنواره های جهانی راه پیدا می کند، چرا رادیویی که از نظر فنی این همه تکامل پیدا کرده و گسترده شده و همه جا را از نظر امواج تحت پوشش قرار داده است، از نظر برنامه سازی و جلب و جذب شنونده باید صدها پله از آن جایگاه رفیع و شامخ خود پایین بیاید؟!!

در مقاله های بعدی، من که چهل و پنج سال پشت میکروفون نشسته و خاک استودیو خورده ام، برایتان می گویم چه باید کرد تا برنامه سازی در رادیو دوباره جان بگیرد و احیا شود و روزی برسد که در زمان پخش یک برنامه جالب و جذاب رادیویی، تلویزیون ها خاموش شوند و همه پای رادیو بنشینند و رادیو فقط رسانه داخل اتومبیل، آن هم اگر نوارها و CD اجازه بدهند، نباشد.

یادم هست وقتی صبح های جمعه برنامه بسیار شنیدنی شما و رادیو پخش می شد، تلویزیون بیننده نداشت و بازارش کساد بود و نوارهای پر شده از برنامه رادیویی بی نظیر شما و رادیو دست به دست می گشت و هر برنامه ده ها بار شنیده می شد.

چند شب پیش از این تاریخی که مشغول نوشتن این سطور هستم (یعنی اوایل اسفند ۱۳۸۱)، مراسم اختتامیه هجدهمین جشنواره موسیقی فجر از طرف مرکز موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در تالار وحدت برگزار شد و یکی از کارهای پسندیده ای که در آن شب صورت گرفت، تجلیل از استاد فرهنگ شریف، نوازنده توانمند تار معاصر و شاهرخ نادری، سازنده برنامه های شما و رادیو بود. بعد از تجلیلی که از استاد فرهاد فخرالدینی، استاد فرهنگ شریف و برنامه ساز پرتوان رادیو آقای شاهرخ نادری به عمل آمد، به هر کدام از این سه عزیز بیست سکه بهار آزادی جایزه دادند، در حالی که جوایز برگزیده های برتر غیر از لوح تقدیر تنها هفت سکه بهار آزادی بود. من وقتی با تمام توان برای شاهرخ نادری دست می زدم، به عنوان عاشق و دل بسته و وابسته و کارمند رادیو پر از درد و غم بودم که چرا رادیو این کار شایسته را انجام نداده و نمی دهد. و آن

کار - البته زیبا - درست مثل این بود که مثلاً برادر من مقام شامخ و پرارزشی از نظر علمی داشته باشد و من زنده باشم و همسایه ام برای برادر من مراسم تجلیل و بزرگداشت

**در دوران اعتلای دیگر هنرها در ایران،
چرا رادیویی که از نظر فنی
این همه تکامل پیدا کرده و گسترده
شده و همه جا را از نظر امواج
تحت پوشش قرار داده است، از نظر
برنامه سازی و جلب و جذب شنونده
باید صدها پله از آن جایگاه رفیع و شامخ
خود پایین بیاید؟!!**

برگزار کند و مدعوین برای من خبر بیاورند که عاملی! نمی دانی همسایه شما چه مراسم تجلیلی برای برادرتان گرفته است.

و اما حرف آخر:

چه شد که در طول این بیست و چهار سال، ساز مهجور و مطرود به هر خانه ای راه پیدا کرد و در بالاترین مکان و زیباترین ویتترین پذیرایی به جلب کردن چشم ها به سوی خود و جلوه گری پرداخت، اما رادیوی چشم و چراغ هر خانه که همیشه روشن بود و بانگ صدایش گوش ها را نوازش می داد، خاموش گشت و خاک بر رویش نشست؟ کوتاهی از کیست که آن روز در یک سفره محقر و یک فرستنده ضعیف و کم توان آن همه غذا بود و امروز در این سفره گسترده و شبکه های بسیار قوی، لقمه نانی برای خوردن پیدانمی شود؟

پاورقی:

۱- متن حاضر بخشی از خاطرات حمید عاملی است که به زودی توسط اداره تحقیق و توسعه صدا منتشر خواهد شد.

